

عوامل مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان

قاسم قریب^۱

چکیده

مناسبات ایران صفوی با هند گورکانی یکی از دوره‌های پر افت و خیز در تاریخ روابط خارجی دو کشور ایران و هند است. تحرکات ازبکان شیبانی به عنوان دشمن مشترک گورکانیان و صفویان، از عوامل مؤثر بر تنظیم روابط خارجی ایران و هند بود و وجود این تهدید مشترک مرزی، سبب نزدیکی روابط آنان شد. فعالیت نظامی گسترده دولت عثمانی در غرب ایران نیز صفویان را بر آن می‌داشت تا برای آرام نگه داشتن مرزهای شرقی به دنبال حسن روابط با دولت گورکانی باشند. گذشته از تحولات سیاسی، پیوند دیرینه ایرانیان و هندیان و اشتراکات فرهنگی متعدد موجب پیوند نزدیک میان شاهان صفوی و سلاطین گورکانی شد. در روابط صفویان و گورکانیان مانند هر مناسبات دو جانبه دیگر، عوامل تنش‌زا نیز وجود داشت. حکومت‌های محلی منطقه دکن که برخی از آنان شیعی‌مذهب بودند، همواره از حمایت دربار صفوی برخوردار می‌شدند و دولت گورکانی با ادعای مالکیت بر دکن، از توسعه روابط میان سلسله‌های محلی و دولت ایران ناخشنود بود. گرچه مسأله حکومت‌های محلی دکن برای صفویان ارزش خاصی داشت، اما مهم‌ترین عامل مؤثر بر تیرگی روابط ایران و هند گورکانی، مسأله قندهار بود و این موضوع، چندین بار به واکنش نظامی منجر شد. در پژوهش حاضر، با تکیه بر روش تاریخی، عوامل مؤثر بر روابط صفویان ایران و گورکانیان هند شناسایی و تشریح شده است.

واژگان کلیدی

ایران، هند، صفویان، گورکانیان، روابط خارجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۳/۱۳

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه فردوسی مشهد ghasem.gharib@mail.um.ac.ir

مقدمه

سابقه روابط خارجی ایران و هند به دوره باستان و تشکیل قدرت متمرکز در هر دو کشور بازمی‌گردد. با گسترش فتوحات اعراب و از بین رفتن دولت مرکزی فراگیر در ایران، روابط خارجی منسجم و مستمر میان دولت‌های هند و ایران به اتمام رسید. پس از تشکیل دولت صفوی در ایران و پی‌ریزی مشروعیت نوین شیعی، ایران پس از ۹ سده به قدرت مرکزی پیشین دست یافت و این زمان را باید آغاز مناسبات خارجی ایران با کشورهای همسایه از جمله هند تلقی کرد. همزمان با ظهور شاه اسماعیل صفوی در ایران، ظهیرالدین بابر از اخلاف تیمور گورکانی موفق به تشکیل دولتی مستقل در مناطق مرکزی و شمالی هند شد. شرایط حاکم بر منطقه ماوراءالنهر و تحرکات گسترده و مخرب ازبکان در شمال خراسان بزرگ، زمینه همکاری هر چه بیشتر میان بنیانگذاران دولت صفوی و گورکانی را فراهم آورد؛ گرچه مناسبات خارجی ایران و هند در گذر زمان به مسأله شیبانیان محدود نماند و ابعاد گسترده یافت.

این پژوهش در جست و جوی عوامل مؤثر بر روابط خارجی ایران با هند در عصر حاکمیت صفویان و گورکانیان است. تاریخ روابط خارجی صفویان و گورکانیان در تحقیقات متعددی بازتاب یافته که غالب آنها گزارش توصیفی و ترتیبی وقایع است. عبدالحسین نوایی بخشی از کتاب *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه* را به مناسبات خارجی صفویان با گورکانیان اختصاص داده است، اما در آن، نقل گزارش‌ها بر تحلیل غلبه دارد و از سوی دیگر، فاقد ارجاع به منابع اولیه است. کتاب *روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه* تألیف امیرحسین برازش، پژوهش مفصل و بسیار ارزشمندی در باره تاریخ روابط خارجی صفویان است. ساختار کتاب بر اساس تاریخ روابط خارجی ایران در دوره پادشاهان صفوی سامان یافته است و گزارش روابط خارجی صفویان با گورکانیان در چندین بخش کتاب مطرح شده است. ارجاع دقیق به منابع اولیه و تحلیل‌های نویسنده در لابه‌لای توصیف گزارش‌ها بر ارزش کتاب افزوده، اما در این اثر نیز، به عوامل مؤثر بر شکل‌گیری روابط خارجی ایران صفوی با سایر دولت‌ها اشاره‌ای نشده است.

مفصل‌ترین پژوهش در باب تاریخ روابط صفویان با گورکانیان، مقاله فاطمه سرخیل با عنوان "روابط صفویان با گورکانیان هند" گزارشی نسبتاً جامع از روابط سیاسی و فرهنگی میان ایران و هند در این دوره است. اساس این تحقیق بر روش توصیفی است و ترتیب تاریخی بر ساختار آن غلبه دارد. در مقالات دیگری به همین شیوه و با موضوع جزئی‌تر به روابط دولت صفوی و گورکانی توجه شده است: مقاله "روابط شاه اسماعیل صفوی با ظهیرالدین بابر" و "نقش قندهار در روابط ایران و هند"، گرچه شامل تحلیل‌هایی در باره این موضوع است، اما مؤلفان فقط به یک برهه تاریخی و یک جنبه از روابط خارجی دو دولت و نه همه عوامل مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان اشاره کرده‌اند؛ بنابراین، تاکنون عوامل مؤثر بر روابط خارجی صفویان با گورکانیان، موضوع پژوهش مستقلی نبوده است.

پژوهش حاضر، از نوع تحقیقات کیفی است و با روش تاریخی، در جست و جوی شناسایی عوامل مؤثر بر روابط خارجی ایران با هند در عصر حاکمیت صفویان و گورکانیان ترتیب یافته است. هدف این مقاله، شناخت همه عواملی است که بر مناسبات خارجی ایران و هند در عصر صفویان و گورکانیان تأثیر داشته است. برخی از این عوامل، موجب پیوند و همکاری گسترده‌تر دو دولت و بعضی دیگر، زمینه‌ساز بروز اختلاف بوده‌اند.

تحرکات نظامی شیبانیان در مناطق مرزی ایران و هند

روابط میان مؤسس سلسله صفویه و گورکانیان کاملاً دوستانه آغاز شد: شاه اسماعیل از خطر امنیتی بزرگ ازبکان در مرزهای شمال شرقی ایران و تهدید ایالت خراسان آگاه بود و به همین سبب کوشید تا از نیروی بازماندگان تیموری علیه ازبکان استفاده کند. شاه اسماعیل پس از شکست دادن شیبانیان در نبرد مرو، خانزاده بیگم خواهر اسیر ظهیرالدین بابر در دربار ازبکان را با احترام نزد وی فرستاد تا باب مناسبات دوستانه با گورکانیان را بگشاید (دوغلان، ۱۳۸۳: ۳۷۰؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۰). در برابر، بابر نیز که به ایجاد رابطه با حکومت تازه تأسیس و قدرتمند صفوی تمایل داشت، با مغتنم شمردن فرصت، هیئتی دیپلماتیک برای قدردانی از شاه اسماعیل به ایران فرستاد (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶).

حُسن روابط شاه اسماعیل صفوی با میراث‌داران تیموری، هم از برخورد احتمالی با آنان جلوگیری می‌کرد و هم سبب استفاده صفویان از توان نظامی گورکانیان برای فشار بر ازبکان می‌شد.

ازبکان به عنوان دشمن مشترک صفویان و گورکانیان زمینه‌ساز پیوند سیاسی نزدیکی و همکاری‌های نظامی گسترده میان ایران و هند شدند. معمولاً هنگامی که صفویان دچار اختلافات سیاسی داخلی می‌شدند و یا در مرزهای غربی درگیر بودند، ازبکان شیبانی به مناطق شرقی ایران می‌تاختند. در آغاز سلطنت شاه طهماسب اول به سبب منازعات سران قزلباش بر سر قدرت، ازبکان از فرصت استفاده کردند و از مشهد تا دامغان را محلّ تاخت و تاز قرار دادند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۴). شیبانیان در فرصت‌های مناسب‌تر و هنگامی که خلأ قدرت بیشتر احساس می‌شد، تا کرمان هم پیشروی می‌کردند (غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۷۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۰۴/۴). ازبکان به سبب هجوم به خراسان و غارت این منطقه، اصلی‌ترین تهدید امنیتی در شرق ایران محسوب می‌شدند و شاه اسماعیل از هیچ اقدامی برای یاری به ظهیرالدین بابر در جهت مقابله با ازبکان فروگذاری نمی‌کرد. بابر با یاری نیروهای نظامی قزلباش که شاه اسماعیل برای کمک به وی اعزام کرده بود، توانست سمرقند را تسخیر کند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۴/۴).

هر چند شیبانیان، دشمن مشترک شاه اسماعیل و بابر محسوب می‌شدند، اما از سوی دیگر، موفقیت‌های نظامی و قدرت روزافزون امیر تیموری در برابر ازبکان، چندان خوشایند حکومت صفوی نبود، زیرا این امر می‌توانست در طولانی مدت، تهدیدکننده مرزهای شرقی ایران باشد. از سوی دیگر، شاه اسماعیل ادعای بابر در باره میراث حکومت تیموری را تا آنجا می‌پذیرفت که عامل تحدید مرزهای شرقی ایران نباشد، زیرا مرزهای شرقی ایران صفوی تا قندهار می‌رسید. شاه اسماعیل به امیر نجم ثانی اجازه داد تا به فرارود لشکر کشد و بابر را در نبرد با ازبکان همراهی کند (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۸/۱). شکست بابر و رانده شدن دوباره وی از سمرقند، نتیجه هراس شاه اسماعیل از افزایش قدرت نظامی بابر و نیز حاکی از نگرانی صفویان در باره میراث تیموریان در فرارود بود؛ زیرا بابر پس از تسخیر سمرقند به یاری نیروهای اعزامی

صفوی، فرماندهان قزلباش را مرخص کرد و امیرنجم ثانی، این اقدام را به منزله آغاز استقلال طلبی بابر تلقی کرد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۵۸). هدف شاه اسماعیل از فرستادن امیر نجم فقط یاری بابر نبود، او قصد داشت اختیار جبهه‌های جنگ شمال شرق ایران را در دست داشته باشد. بابر ابتدا با امیرنجم همکاری کرد و از آن رو به موفقیت‌هایی دست یافتند، اما امیرنجم چون خود را در جایگاه فرمانده برتر می‌دانست، استبداد رأی و بی‌توجهی به نظرات دیگر فرماندهان را در پیش گرفت و سرانجام به شکست غجدوان و قتل وی انجامید (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۹) و بابر ناچار دوباره به شمال خراسان بزرگ پناه بُرد. بنابراین، گرچه تهدید ازبکان از عوامل گسترش همکاری‌های صفویان و گورکانیان محسوب می‌شد، اما این عامل از نظر صفویان، نمی‌باید به توسعه‌طلبی اخلاف تیموری در مرزهای شرقی ایران می‌انجامید.

سیاست دولت گورکانی در مواجهه با همسایگان غربی معمولاً مبنی بر بی‌طرفی بود و هیچ‌گاه به صورت عملی و جدی از ازبکان یا صفویان حمایت نکرد. در دوره اکبرشاه، به سبب افزایش قدرت اقتصادی و نظامی حکومت گورکانی، هر دو حکومت صفویان و شیبانیان خواهان هم‌پیمانی با هند بر ضد دشمن خود شدند. ازبکان نامه‌های بسیاری به اکبرشاه نوشتند و وی را برای حمله به ایران تشویق کردند. اما اکبرشاه درخواست آنان را رد کرد و حتی در نامه‌ای به عبدالله خان ازبک یادآور شد که گرچه صفویان سنی نیستند، اما از سادات‌اند و ما از قدیم با آنان رابطه خوب داریم (نوایی، ۱۳۸۵: ۴۹). شاه عباس نیز خواهان اتحاد با اکبرشاه بر ضد شیبانیان شد و پس از جلوس به تخت سلطنت، هیأتی سیاسی به ریاست یادگار سلطان روملو به دربار اکبرشاه فرستاد و از وی برای همکاری در زمینه سرکوب ازبکان یاری خواست (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۳۰/۲). یادگار سلطان روملو با سفیران اکبرشاه پس از هفت سال به قزوین بازگشت (همان: ۴۳۱/۲)، بی‌آنکه دستاورد ملموسی برای شاه صفوی در پی داشته باشند. شاه عباس که گویا به یاری نظامی گورکانیان امید نداشت، در سال ۱۰۶۶ق. منوچهر ایشیک آقاسی‌باشی را به دربار اکبرشاه فرستاد و وی را از تصمیم خود مبنی بر تارومار ازبکان از خراسان آگاه کرد (همان: ۵۴۳/۲). شاه عباس بدون مساعدت دولت گورکانی به جنگ شیبانیان رفت و نه تنها خطر حملات ازبکان از ایالات شمال شرقی ایران رفع شد، بلکه پس از آن، به نحوی

به دولت ایران وابسته شدند؛ چندان که برخی از سران آنان به دربار شاه عباس پناه می‌آوردند (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۷۳).

تنش‌ها میان ایران و هند به ویژه بر سر اداره قندهار، در برخی مواقع سبب خروج گورکانیان از سیاست بی‌طرفی و گرم شدن روابط میان آنان و ازبکان در جهت فشار بر ایران می‌شد. اکبرشاه پس از مرگ شاه طهماسب، برای به دست آوردن شهر قندهار حاضر شد با ازبکان توافق کند، بدین ترتیب که خراسان و بدخشان از آن ازبکان و کابل و قندهار به گورکانیان واگذار شود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۹۵-۹۴). اما این توافق چندان دوام نیافت، زیرا اکبرشاه نسبت به بدخشان و عبیدالله خان نسبت به قندهار ادعا داشت (نوایی، ۱۳۸۵: ۵۰). پس از آنکه شاه عباس اول در سال ۱۰۳۱ق. / ۱۶۲۱م. قندهار را فتح کرد، امام قلی خان حاکم شیبانیان نامه‌ای به جهانگیر گورکانی نوشت و با اشاره به اقدام شاه عباس در شرق، خواهان اتحاد علیه وی شد (کنبولاهوری، ۱۹۶۷: ۲۶۱/۱). جهانگیر گورکانی به اتحاد با ازبکان بی‌میل نبود، اما آشوب‌های داخلی مجالی برای اتحاد باقی نمی‌گذاشت (برازش، ۱۳۹۲: ۴۳۲). شاه جهان گورکانی از اشتغال شاه صفی در جنگ با مراد چهارم عثمانی و محاصره بغداد بهره برد و حسین خان ازبک را به یورش به ایالت خراسان برانگیخت (صالحی، ۱۳۹۴: ۲۳۶).

حضور شیبانیان ازبک در مرزهای شمال شرقی ایران و تهدیدات فزاینده آنان تا زمان شاه عباس اول، یکی از عوامل همگرایی دولت صفوی و گورکانی بود. در این میان، دولت صفوی نیاز بیشتری به اتحاد با دولت گورکانی داشت، زیرا مقصد اصلی یورش‌های ازبکان، یعنی ایالت خراسان از هر نوع مانع طبیعی برای جلوگیری از هجوم صحراگردان ازبک بی‌بهره بود. گرچه دولت صفوی تا زمان شاه عباس اول چندین بار به دولت گورکانی پیشنهاد اتحاد نظامی داد، اما دربار هند برای رفع مشکل ازبکان اقدامی جدی نکرد، زیرا مرزهای ایران آسیب‌پذیرتر از مرزهای هند بود و دولت ایران باید برای حل مشکل خود به تنهایی وارد عمل می‌شد.

اردوکشی‌های نظامی گسترده عثمانیان در مرزهای غربی ایران

مشروعیت دولت شیعی صفوی، در تضاد کامل با اندیشه سیاسی سنی حاکم بر خلافت عثمانی شکل گرفت. صفویان با برگزیدن مذهب شیعه امامی و ترویج آن، عملاً در برابر توسعه‌طلبی فکری و نظامی فزاینده عثمانیان که مدعی خلافت و رهبری جهان اسلام بودند، ایستادند. هجوم‌های گاه و بی‌گاه عثمانیان به مرزهای غربی ایران، بزرگ‌ترین تهدید در طول حیات دولت صفوی بود. وسعت و عمق این تهدید بدان حد می‌رسید که تا پیش از شاه عباس اول و انتقال پایتخت به اصفهان، حملات عثمانیان گاه پایتخت صفویان را در معرض سقوط و اشغال قرار می‌داد.

حمله عثمانیان از غرب و هجوم ازبکان از شرق، دولت صفوی را وارد حساس‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل تصمیم‌گیری برای مقابله با بحران می‌کرد. ازبکان با آگاهی از این مسأله، همواره در صدد اتحاد با عثمانیان برای ضربه زدن به دولت صفوی بودند. عبیدالله خان ازبک در نامه‌ای به سلیمان اول عثمانی خواست تا با هم به مرزهای شرق و غرب ایران هجوم آورند (حقی اوزون چارشی لی، ۱۳۶۹: ۴۸۹/۲)، اما این درخواست از سوی عثمانیان پاسخ مثبت نداشت.

همزمانی حملات عثمانیان و تحرکات نظامی ازبکان در شرق سبب می‌شد تا صفویان برای ایجاد پیوند استوار با همسایه هندی خود بیشتر احساس نیاز کنند. صفویان در چنین مواقعی، در پی استفاده از توان نظامی گورکانیان برای دفع خطر ازبکان بودند تا بتوانند بر جبهه نبرد با عثمانیان متمرکز بمانند. شاه محمد خدابنده صفوی در سال ۹۹۱ق. / ۱۵۸۳م. چون با هجوم همزمان عثمانیان از غرب و ازبکان از شرق مواجه شد، از اکبرشاه گورکانی یاری خواست (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۱: ۵۳). نامه شاه صفوی، حاکی از یاری خواستن از گورکانیان برای نبرد با ازبکان است (نوایی، ۱۳۶۶: ۳۰۰/۳) تا با خیالی آسوده‌تر در جبهه‌های غربی در برابر عثمانیان بایستد.

با این همه، دولت گورکانی به ویژه در زمان جانشینان بابر، در جهت یاری به صفویان برای دفع خطر ازبکان کاری نکرد و خود را در منازعات میان همسایگان غربی خویش بی‌طرف نشان داد. با این وجود، شاهان صفوی در مواقع بروز جنگ با عثمانیان

می‌کوشیدند تا مرزهای شرقی را آرام نگاه دارند، زیرا توان مقابله در دو جبهه را نداشتند. یکی از انگیزه‌های مهم شاه صفی برای برقراری روابط نزدیک‌تر با دولت گورکانی، جنب و جوش ترکان عثمانی در غرب و تکاپوهای ازبکان در شرق برای تهدید مرزهای ایران بود (نوابی، ۱۳۸۵: ۶۱). سیاست خارجی دولت صفوی برای نزدیکی بیشتر با دولت گورکانی در هنگام هجوم عثمانیان، از آن رو بود که در این برهه‌های حساس، گورکانیان می‌توانستند به چیزهایی دست یابند که در شرایط عادی نمی‌توانستند. برای مثال، هنگامی که روابط ایران با هند بر سر مسأله قندهار تیره بود، دولت گورکانی از اهرم عثمانیان برای فشار بر ایران استفاده می‌کرد. وقتی مراد چهارم عثمانی در سال ۱۰۴۶ق. / ۱۶۳۶م. بغداد را در محاصره داشت، شاه جهان با نامه‌ای، از نیت خود برای هجوم به خراسان سخن به میان آورد و اینکه آرزو دارد تا روزی همه ایران را از اسارت حکومت شیعیان رها کند (فریدون بک، ۱۲۷۴ق: ۱۶۳/۲-۱۶۲). به طور کلی، وقتی روابط گورکانیان هند و صفویان حسنه نبود، دولت گورکانی از تهدیدات موجود در مرزهای غربی ایران و اشتغال صفویان به جنگ با عثمانیان برای دست‌اندازی به مناطق شرق به ویژه قندهار بهره می‌برد؛ چنانکه یکی از دلایل مهم سقوط قندهار در دوره شاه صفی، اشتغال کامل وی به نبرد با عثمانیان بود (سرخیل، ۱۳۸۶: ۱۴۱).

پیروزی ایران در جبهه‌های نبرد عثمانی، روابط صفویان و گورکانیان را هر چه بیشتر گرم می‌کرد. شاهان گورکانی با ملاحظه افزایش اقتدار صفویان، برای ختم موقت تنش‌های مرزی بی‌میل نبودند. جهانگیر گورکانی با وجود نارضایتی شدید از سیاست‌های شاه عباس اول مبنی بر تسخیر نظامی قندهار، پس از مشاهده پیروزی‌های وی در نبرد با عثمانیان با لحن بسیار ستایش‌آمیز و مؤدبانه‌ای به شاه صفوی تبریک گفت. همایون گورکانی در نامه‌های خویش هیچ‌گاه به ایدئولوژی مطلوب شیعیان اشاره نمی‌کرد، اما پس از فتح بغداد به دست شاه عباس، در نامه تبریک، به جایگاه معنوی امامان شیعه اثنی‌عشری ابراز احترام کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۳۷).

سیاست بی‌طرفی گورکانیان در مواجهه با همسایگان شرقی، گرچه در زمینه مقابله با ازبکان سودی برای صفویان نداشت، اما از جهت عدم همکاری با دشمنان دولت صفوی امتیازی مهم به شمار می‌آمد. سلاطین عثمانی از اهمیت پتانسیل دولت گورکانی

برای مقابله با ایران آگاه بودند، اما می‌دانستند که در صورت پیشنهاد اتحاد علیه ایران با پاسخ منفی روبرو خواهند شد، زیرا گورکانیان ضرورتی برای آغاز نبرد با همسایه و شریک تجاری خویش احساس نمی‌کردند. از سوی دیگر، گورکانیان می‌دانستند دولت عثمانی تا زمانی در پی رابطه با دولت‌های شرقی ایران، مانند ازبکان و گورکانیان است که جنگ و نبرد با صفویان در دستور کار این دولت قرار داشته باشد. به عنوان نمونه، در اواخر دولت صفوی، روابط ایران و عثمانی بهبود یافت و دولت ایران با رد درخواست‌های اروپاییان برای اتحاد علیه عثمانیان، حُسن نیت خود را به طرف مقابل ثابت کرد (متی، ۱۳۸۷: ۳۶). در همین دوره، سلیمان دوم عثمانی که شاهد کوشش‌های سازنده ایران برای حفظ صلح بود، در سال ۱۱۰۰ ق. / ۱۶۸۹ م. نامه‌ای به اورنگ زیب گورکانی نوشت و از وی خواست از تعصب در تسنن دست بردارد و از هر گونه اقدام علیه صفویان بپرهیزد (همان). گورکانیان به سبب آگاهی و آشنایی با سیاست خارجی متغیر دولت عثمانی حاضر نبودند که منافع بلندمدت اقتصادی خود را فدای وعده‌های کوتاه‌مدت سیاسی عثمانیان کنند.

حکومت‌های محلی دکن

در سال ۷۴۸ ق. / ۱۳۴۷ م. علاءالدین حسن کنگو بهمنی در شبه جزیره دکن حکومتی تشکیل داد که به سلاطین بهمنی معروف شد و یک و نیم قرن دوام آورد. با بروز ضعف در ارکان این سلسله، قدرت آن به چندین حکومت محلی کوچک‌تر همچون عادل‌شاهیان، قطب‌شاهیان، بریدشاهیان، نظام‌شاهیان و عمادشاهیان انتقال یافت. بریدشاهیان و عمادشاهیان، اهل سنت و دیگر حکومت‌های مذکور شیعی بودند و با دولت صفوی ارتباط نزدیک داشتند (نوایی، ۱۳۸۵: ۷۴). پیوند نظام‌شاهیان، عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان با دولت صفوی به سبب وجود مذهب، فرهنگ و حتی نژاد مشترک برقرار بود (برازش، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

دولت صفوی همواره به حفظ و گسترش روابط دیپلماتیک با حکومت‌های محلی دکن تمایل داشت و ایران از طریق توسعه روابط خود با قطب‌شاهیان، می‌توانست بر تحولات دکن مؤثر باشد. روابط خارجی دوستانه حاکمان محلی دکن با دولت صفوی، از

یک سو ریشه در تشیع صفویان و احساس قرابت مذهبی با ایشان داشت و از سوی دیگر، برآمده از بیم حکومت‌های محلی از گسترش تسنن افراتی در دربار گورکانیان بود. در میان سلسله‌های محلی دکن، قطب‌شاهیان صمیمانه‌ترین روابط را با صفویان داشتند؛ آنان از بازماندگان قراقویونلوها محسوب می‌شدند و بنابراین، از قدیم شیعی مذهب بودند (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۲۹). تمایل حکومت‌های دکن به تشیع، زمینه‌ساز و انگیزه‌ای برای آغاز و بهبود روابط خارجی میان آنان و دولت صفوی بود: برهان شاه حاکم سلسله نظام‌شاهیان، مذهب تشیع امامی را در احمدنگر رسمی کرد و خطبه را از نام خلفای نخستین به نام امامان شیعه اثنی‌عشری تغییر داد (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۲۵۶/۲). همین اقدام وی سبب شد تا شاه طهماسب، آقا سلمان تهرانی چراغچی دربارش را به همراه نامه‌ای تبریک‌آمیز و هدایایی ارزشمند به دربار نظام‌شاهیان روانه کرد (خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۵).

تجانس مذهبی و فرهنگی میان صفویان و حکومت‌های دکن سبب شد تا دولت صفوی به اشکال مختلف برای تحکیم روابط دو سویه کوشش کند. یکی از اشکال، ایجاد پیوند سببی میان دربار ایران و سلاطین دکن بود؛ شاهان صفوی برای استحکام روابط خود با حاکمان محلی دکن مایل بودند با شاهزادگان ایرانی و هندی ازدواج کنند. به همین منظور، شاه عباس اول، دختر سلطان محمدقلی حاکم سلسله قطب‌شاهی را برای یکی از شاهزادگان صفوی خواستگاری کرد (صادقی علوی، ۱۳۸۷: ۱۵۸). شاهان صفوی به بهانه‌های مختلف و در موقعیت‌های گوناگون هیئت‌های دیپلماتیک با هدایا به دربار حاکمان محلی دکن اعزام می‌کردند تا روابط دوجانبه را گسترش دهند. در یک نمونه، شاه طهماسب در سال ۹۷۱ق. / ۱۵۶۳م. سفیر خود را با نامه و هدایای نفیس به گلکنده پایتخت قطب‌شاهیان روانه کرد (خورشاه حسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

مناسبات دوستانه صفویان و حکومت‌های محلی شیعی دکن را باید یکی از عوامل تنش‌زا در روابط هند و ایران تلقی کرد. دولت گورکانی، دکن را جزء طبیعی و ثابت قلمرو خود می‌دانست و از برخی اقدامات این حکومت‌ها مانند خواندن خطبه به نام سلاطین صفوی ناخشنود بود. بابر و همایون با وجود همه اشتغالات در مناطق شمالی از دکن غافل نبودند و با برهان‌الدین نظام شاه مکاتبه می‌کردند و همایون حتی توانست

مدتی گجرات را تصرف کند (نوابی، ۱۳۸۵: ۷۵). اعمال سیاست‌های خشن و سخت‌گیرانه شاه جهان گورکانی نسبت به ارتباط میان سلسله‌های محلی دکن با صفویان، برخی از حکومت‌های محلی را به پذیرش تابعیت دولت گورکانی واداشت. دولت صفوی در این شرایط نیز ارتباط خود را با حکومت‌های شیعی دکن حفظ کرد. در سال ۱۰۴۹ق. / ۱۶۳۹م. عمه عبدالله قطب‌شاه و چند تن دیگر از بانوان قزوین به حضور شاه صفی رفتند. این زن میانجی مکاتبات بود و در زمان شاه عباس دوم هم پیام‌های دولت هند را به سلطان صفوی منتقل می‌کرد. در یکی از نامه‌ها عبدالله قطب‌شاه خواسته بود تا شاه ایران وسیله فرار وی را از گلکنده فراهم کند (همان: ۷۷).

دولت گورکانی در مواقعی برای کاهش نفوذ دربار صفوی در دکن به اقدامات نظامی متوسل می‌شد، اما همواره از واکنش متقابل ایران در هراس بود. اکبرشاه گورکانی توجه ویژه‌ای به دکن نشان داد و تصمیم گرفت سیطره دولت مرکزی را در آن منطقه بگستراند. سلطه اکبر بر گجرات، مالوه و اریسه در سال ۱۰۰۰ق. / ۱۵۹۲م. فشار بر حاکمان دکن را افزایش داد. وی سلسله‌های محلی دکن را ملزم کرد تا سیادت کامل حکومت گورکانی را بپذیرند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۸). حاکمان دکن که به صورت مستقل، توانایی رویارویی با نیروی اکبرشاه را نداشتند، پاسخ خود را به مکاتبه با شاه طهماسب و کسب تکلیف از شاه صفوی موکول کردند. اکبرشاه برای جلوگیری از مداخله صفویان و عدم مواجهه با شاه طهماسب، ضمن ارسال نامه‌ها و هدایایی برای حاکمان دکن از آنان دلجویی کرد و خواست خود را پس گرفت (افواشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۷). با این حال، اکبرشاه از فشار، به ویژه بر حاکمان محلی شیعی دکن نکاست و در سال ۱۰۰۸ق. / ۱۶۰۰م. احمدنگر پایتخت نظام‌شاهیان را تسخیر و آنان را وادار به مذاکره کرد. شاه جهان در فرمان‌هایی در سال ۱۰۴۵ق. / ۱۶۳۶م. به قطب‌شاهیان و عادل‌شاهیان اعلام کرد که خطبه به شیوه اهل سنت بخوانند و به دولت گورکانی باج پردازند (آهنچی و صادقی علوی، ۱۳۸۹: ۲۳). قطب‌شاهیان که شاهد سرنوشت نظام‌شاهیان بودند، به سرعت از دولت مرکزی هند اطاعت کردند. محمدعادل شاه در ابتدا تصمیم گرفت مقاومت کند، اما پس از تخریب بیجاپور ناچار شد با شاه جهان از در مصالحه در آید و خراج‌گذار او باشد.

سلاطین صفوی در مناسبات خود با گورکانیان، همواره بر رفتار توأم با ملایمت نسبت به حکومت‌های محلی دکن تأکید می‌کردند. شاه عباس اول تقاضای آنان را پذیرفت و در سال ۱۰۲۲ ق. / ۱۶۱۳ م. سفیری برای میانجیگری میان گورکانیان هند و حاکمان محلی دکن به دربار گورکانیان فرستاد (بلان، ۱۳۷۵: ۲۴۰)، اما پس از شاه عباس حمایت چشمگیری از حاکمان محلی شیعی هند صورت نگرفت (نوایی، ۱۳۸۵: ۷۶). هنگامی که جهانگیر گورکانی با پیروی از سیاست اکبرشاه، فشار بر حکومت‌های محلی دکن را افزایش داد و در سال ۱۰۲۶ ق. / ۱۶۱۶ م. قطب‌شاهیان را میان پذیرش جنگ و پرداخت باج مخیر کرد، سلطان محمد قطب شاه با شرط حفظ استقلال داخلی پذیرفت که مبلغ هنگفت مورد مطالبه جهانگیر گورکانی را بپردازد (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۳۹۹-۳۹۷). سلسله‌های دکن ناچار به دربار صفوی متوسل شدند تا در برابر نیروی فزاینده گورکانیان از حمایت ایشان برخوردار شوند. سفیران این حکومت‌ها در سال ۱۰۲۰ ق. / ۱۶۱۱ م. به دربار شاه عباس اول اعزام شدند و از وی خواستند تا آنان را در برابر دولت گورکانی یاری کند (بلان، ۱۳۷۵: ۲۴۰). سلیم شاه گورکانی جانشین جهانگیر درخواست میانجیگری شاه عباس اول را پذیرفت (فلسفی، ۱۳۶۹: ۵ و ۴ / ۱۴۲۲). مدارای حکومت گورکانی با حاکمان محلی دکن موقت بود و شاه جهان سیاست ثابت و خشن تری در قبال دکن در پیش گرفت. گورکانیان در سال ۱۰۴۳ ق. / ۱۶۳۳ م. نظام-شاهیان را برانداختند و در پی آن، عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان به حال ضعف و پریشانی افتادند (نوایی، ۱۳۸۵: ۷۶).

بدین ترتیب، روابط شاهان صفوی و حاکمان محلی دکن، تابعی از قدرت نظامی دولت صفوی بود: هر زمان که صفویان در اوج قدرت بودند، می‌توانستند با سلسله‌های شیعی دکن مناسبات گسترده برقرار کنند و در صورت بروز اختلاف میان آنان و گورکانیان، دربار دهلی را به رفتار دوستانه با آنان بخوانند. اما ضعف دولت صفوی پس از شاه عباس، مقارن افزایش قدرت گورکانیان به توسعه‌طلبی گورکانیان در دکن و تسلیم حاکمان محلی مورد حمایت ایران در آن منطقه انجامید.

نقش پناهندگان سیاسی

در حکومت‌های عصر پیشامدرن، معمولاً پس از مرگ حاکم، رقابت سیاسی میان بازماندگان وی بر سر تصاحب قدرت پدید می‌آمد و گاه به خشونت‌های بسیار گسترده می‌انجامید. بر این اساس، پناهندگی شاهزادگان ناکام در رقابت‌های سیاسی و نظامی به حکومت‌های همجوار، امری متداول بود. شاهزادگان گورکانی هند در مواقع بحرانی به سبب همجواری و اشتراکات فرهنگی و زبانی به دربار ایران پناهنده می‌شدند. حمایت از پناهندگان سیاسی و کمک‌های نظامی به شاهزادگان گورکانی برای بازیابی قدرت، می‌توانست عوامل مختلفی داشته باشد؛ از جمله مهم‌ترین آن، حفظ هم‌پیمانی با گورکانیان برای همکاری در جهت دفع تجاوزات ازبکان به شمال خراسان بزرگ بود.

اعطای پناهندگی به شاهزادگان گورکانی و کمک نظامی به آنان در اوایل دولت صفوی و تا پایان دوران شاه طهماسب معمول بود؛ نخست به سبب قدرت نظامی گسترده قزلباشان در آن دوره زمانی و دوم، نیاز صفویان به یافتن هم‌پیمانی برای مبارزه با ازبکان، زیرا دولت صفوی تمام توان خود را صرف مبارزه با عثمانیان در غرب کرده بود و همواره از یورش گسترده ازبکان به خراسان بیم داشت. یکی از مهم‌ترین شاهزادگان پناهنده هندی، همایون گورکانی، وقتی از شیرشاه سوری فرمانده افغان شکست خورد، به ایران گریخت. در دربار صفوی از او استقبال شد و به یاری نیروهای قزلباش توانست حکومت از دست رفته خود را بازیابد (حسینی‌القمی، ۱۳۸۳: ۳۰۹/۱؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۰۰/۱). گویا شمار پناهندگان سیاسی گورکانی را باید بیش از آن تعدادی در نظر گرفت که در منابع گزارش شده است، زیرا، بنابر روایات دیگری، گرچه برخی شاهزادگان گورکانی خواهان پناهندگی به ایران بودند، اما موفق نشدند. برای نمونه، در زمان آشوب‌ها و درگیری‌هایی که بر سر جانشینی شاه جهان در گرفت، دارا شکوه پس از شکست در برابر اوزنگ زیب قصد داشت از طریق قندهار به دربار صفویه پناه ببرد، اما حاکم افغان منطقه زمین داور او را دستگیر کرد و به اورنگ زیب تحویل داد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۵۲).

در اواخر دوره صفویه که خطر هجوم ازبکان رنگ باخته بود، حکومت صفویه دیگر تمایلی به کمک نظامی به پناهندگان هندی نشان نداد. با حل مشکل ازبکان در دوره شاه عباس اول و انعقاد پیمان نامه‌های صلح میان ایران و عثمانی، نیاز جدی صفویان

به گورکانیان کاهش یافت و بنابراین، دربار صفوی برای کمک به پناهندگان سیاسی هندی اقدام جدی نکرد: محمد اکبر فرزند اورنگ زیب که علیه پدرش سر به شورش برداشته و خود را شاه خوانده بود، در سال ۱۰۹۲ ق. / ۱۶۸۱ م. به شاه سلیمان پناهنده شد، اما شاه صفوی به شاهزاده هندی پناهنده یاری نرساند و فقط به وی وعده داد که پس از مرگ پدرش برای دستیابی به قدرت از وی حمایت خواهد کرد (خرافی خان، ۱۸۷۴: ۲۸۹). دولت صفوی به محمد اکبر اجازه داد که در مشهد ساکن شود تا در صورت اقدام احتمالی به مرزهای هند نزدیک باشد. شاه سلطان حسین هم سیاست پدرش را در قبال محمد اکبر در پیش گرفت و به وی یاری نرساند، تا اینکه محمد اکبر یکسال پیش از مرگ اورنگ زیب در سال ۱۱۱۷ ق. / ۱۷۰۶ م. در مشهد درگذشت (نوابی، ۱۳۸۵: ۷۱). به همین سبب است که برخی معاصران صفویان و گورکانیان با نفی جنبه‌های سیاسی و نظامی از مسأله پناهندگی، عامل اصلی حمایت دربار صفوی از پناهندگان گورکانی را کاملاً اقتصادی و با تمایل ایران به نفوذ در قندهار و اعمال حاکمیت بر این شهر مرتبط می‌دانند (اورلناریوس، ۱۳۶۹: ۵۱۹/۲).

تاریخ روابط خارجی صفویان و گورکانیان به روشنی نشان می‌دهد که پناهندگی سیاسی شاهزادگان درباری کاملاً یک سویه بود و غالباً درباریان هندی به ایران متوسل می‌شدند. در منابع تاریخی، گزارشی مبنی بر پناهندگی شاهزادگان صفوی به دربار گورکانی دیده نمی‌شود، اما عکس این قضیه مصادیق بسیار دارد. تنها نمونه‌ای که از پناهندگی یک حاکم ایرانی به گورکانیان در گزارش‌های تاریخی بازتاب یافته، استمداد محمدزمان میرزا از ظهیرالدین بابر است. وی حاکم بلخ بود و پس از شکست از ازبکان به بابر پناهنده شد و با دختر وی ازدواج کرد و توانست دوباره به حکومت بلخ دست یابد (روملو، ۱۳۷۵: ۲۱۷). البته محمدزمان میرزا از بازماندگان حکومت تیموریان بود و در شمار شاهزادگان صفوی محسوب نمی‌شد.

تأثیر تحولات مذهبی

بنیاد مشروعیت حکومت صفویه بر مذهب تشیع امامیه بنا شده بود و کوشش آنان برای ترویج این مذهب بر روابط ایران و همسایگانش تأثیر گذاشت. دولت‌های همجوار

ایران، سنی مذهب بودند و در این میان، عثمانیان و شیعیان ادعای خلافت و رهبری جهان اسلام را مطرح می‌کردند. گورکانیان هند همچون اسلاف تیموری خویش، پیرو مذهب سنت بودند، اما برخلاف دو حکومت عثمانی و شیعیان در تسنن راه افراط نمی‌پیمودند. روحیه تسامح مذهبی گورکانیان به اندازه‌ای وسیع بود که ظهیرالدین بابر برای قدردانی از کمک‌های نظامی شاه اسماعیل صفوی، مذهب خود را از تسنن به تشیع تغییر داد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۴/۴)، اما هم‌پیمانی شاه اسماعیل و بابر و چرخش عقیدتی و احتمالاً موقت وی، بیش و پیش از آنکه ریشه در مسائل مذهبی داشته باشد، تحت تأثیر تحولات سیاسی- نظامی شرق ایران و تهدیدهای حکومت نوظهور شیعیان بود.

به سبب ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی شده مذهب برای دولت صفوی، گرایش‌های مذهبی رجال درباری هند بر روابط خارجی آنان با دولت صفویه تأثیر به‌سزا داشت. تمایل به مذهب شیعی در میان درباریان باری به طور طبیعی آنان را به دولت صفوی به عنوان قطب تشیع جهان آن روز نزدیک می‌کرد. بهادر شاه پسر اورنگ زیب که دارای تمایلات شیعی بود، با دربار صفویه ارتباط برقرار کرد و به همین سبب از سوی پدرش سرزنش شد (نوایی، ۱۳۸۵: ۷۲). وی پس از رسیدن به مقام سلطنت، ارتباط گسترده و دوستانه‌ای با شاه سلطان حسین صفوی برقرار کرد (نوایی، ۱۳۶۳: ۵۷؛ شهریار نقوی، ۱۳۵۱: ۷۴-۷۳). تأثیر پذیرش تشیع و ارتباط با دولت ایران فقط به شاهزادگان گورکانی محدود نمی‌شد و همه مقامات دولتی را شامل می‌شد. بیرم خان سردار شیعی همایون گورکانی، واسطه توسعه روابط بین او و شاه طهماسب صفوی بود (هالیتز، ۱۳۷۳: ۱۴۷).

گسترش ایدئولوژی شیعی به معنای توسعه نفوذ سیاسی حکومت ایران در سایر مناطق بود. دولت صفوی با آگاهی از این مسأله، مساعدت‌های مادی و معنوی خویش به درباریان گورکانی را به پذیرش تشیع از سوی آنان منوط کرده بود. همایون گورکانی که به شاه طهماسب پناهنده شده بود و از دولت ایران درخواست یاری نظامی داشت، تنها پس از پذیرش مذهب شیعه و کوشش برای ترویج آن توانست کمک‌های لازم را از سوی دولت ایران دریافت کند. شاه طهماسب در ابتدا به این سبب که همایون شیعه نبود، از

پذیرش وی اکراه داشت و فقط با شرط تغییر مذهب از تسنن به تشیع، حاضر شد به شاهزاده پناهنده گورکانی یاری برساند (رای، ۱۳۸۳: ۶۷).

همان گونه که گرایش های شیعی زمینه ساز پیوند نزدیک درباریان گورکانی با دولت صفوی را فراهم می کرد، تعصب در تسنن نیز می توانست به یکی از موانع ارتباط سازنده میان طرفین تبدیل شود. هر چند نفس مسائل مذهبی در نظر گورکانیان هند تعیین کننده نبود، اما در مواقع بروز تنش در روابط ایران و هند، نقش مذهب پررنگ تر می شد. بر اساس منابع، اورنگ زیب سنی متعصبی بود و روابط میان ایران و هند در دوران وی به پایین ترین حد کاهش یافت. اورنگ زیب از روابط خود با شاه عباس دوم کاست و پس از مرگ شاه صفوی برای درگذشت وی و تبریک جلوس شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، سفیری به دربار صفوی نفرستاد (سرخیل، ۱۳۸۶: ۱۴۲). اگر چه عامل اصلی تیرگی روابط اورنگ زیب و شاه عباس دوم را باید در اختلافات دو دولت بر سر مالکیت قندهار و لشکرکشی های دو کشور برای تسخیر آن جست و جو کرد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۱۴)، اما تضاد عقیدتی اورنگ زیب با صفویان در تداوم این تنش بی تأثیر نبود. تعصب اورنگ زیب در تسنن به اندازه ای مشهور بود که سلطان سلیمان دوم عثمانی، وی را از هرگونه فعالیت علیه صفویان برحذر داشت. سلیمان دوم با آگاهی از روحيات مذهبی اورنگ زیب بر این نکته تأکید کرد که صفویان تهدیدی برای به زعم او، اسلام راستین به شمار نمی آیند و گورکانیان نباید علیه آنان اقدام کنند (متی، ۱۳۸۷: ۳۶).

سیاست های اورنگ زیب در مقایسه با مشی مذهبی سلاطین گورکانی استثناء بود، زیرا روند کلی حاکم بر سیاست خارجی گورکانیان در عرصه دین و مذهب، احترام به اصل تسامح دینی و آزادی ادیان بود که نقطه اوج آن در دوره اکبر شاه به ظهور رسید: وی در سال ۹۷۵ق. / ۱۵۶۷م. برای رفع اختلاف میان ادیان و مذاهب موجود در هند و ایجاد اتحاد و همدلی میان آنان، به تأسیس دینی جدید همت گمارد و آن را "دین الهی" نام نهاد. اکبر شاه بحث و گفت و گو میان ادیان را در شب های جمعه آزاد اعلام کرد و در کاخ خویش مناظرات پیروان ادیان را به داوری می نشست. این امر سبب مهاجرت برخی آزاداندیشان و دانشمندان ایرانی به هند برای شرکت در این گونه مراسم

شد (نویسی، ۱۳۸۵: ۵۱). دربار گورکانی نه تنها هیچ گاه سیاست خارجی خود را بر اصل مذهب استوار نکرد، بلکه دربار صفوی را نیز به تسامح مذهبی و بهره‌مندی از مزایای آن دعوت می‌کرد. نمونه آن نامه اکبر شاه گورکانی به شاه عباس است که همتای خود را به مدارا با غیرهمکیشان فراخواند (همان: ۵۳). تسامح مذهبی گورکانیان سبب شد تا آنان از انعقاد هرگونه پیمان با شیبانیان علیه صفویان اجتناب کنند. اکبر شاه برای رد درخواست ازبکان در جهت هم‌پیمانی علیه صفویان، طرح اتهام علیه شاهان صفوی را واهی و آنان را نوادگان پیامبر اسلام (ص) معرفی کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۱: ۵۳).

مسأله قندهار

حاکمیت مرزی شهر قندهار یکی از مسائل مهم محلّ مناقشه میان صفویان و گورکانیان بود. این شهر از دو جهت عمده برای هر دو دولت اهمیت خاص داشت. نخستین و مهم‌ترین مسأله، اهمیت تجاری و ترانزیتی شهر قندهار بود که یکی از شهرهای اصلی مسیر جاده ابریشم به شمار می‌رفت و در سفرنامه‌های تاریخی بر رونق و اهمیت بازرگانی در این شهر تأکید بسیار شده است. قندهار مسیر اصلی عبور بازرگانان ایرانی و هندی در مسیر غرب به شرق و بالعکس بود (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۹۷). درآمد ترانزیتی دولت صفوی از شهر قندهار هنگفت بود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۴) و گسترش ناامنی و افزایش دزدی و غارت کاروان‌های بازرگانی در قندهار تأثیر نامطلوبی بر بازار مالی ایران داشت و سبب کمیابی پول در اصفهان می‌شد (متی، ۱۳۸۷: ۸۰). دومین مسأله، موقعیت استراتژیک قندهار بود و تصاحب آن به دست هر یک از دو دولت مذکور، سبب برتری در موقعیت نظامی می‌شد. قندهار را از سه سو رشته کوه‌های مرتفع محاصره کرده و به مثابه دژی طبیعی است. از همین روست که در برخی از منابع تاریخی در وصف اهمیت دژ قندهار، آن را مستحکم‌ترین قلعه دنیا دانسته‌اند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۳: ۱۱). تاورنیه که در عصر صفوی از شهر قندهار دیدن کرده، دژ قندهار را مهم‌ترین قلعه نظامی ایران نامیده است (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۹۷). هفت دژ مستحکم نظامی در شهر قندهار، این شهر را از خطرات احتمالی حفظ می‌کرد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۷). اورلئاریوس سبب اصلی اعطای پناهندگی به شاهزادگان فراری هندی از

سوی دربار صفوی را اهمیت مسأله قندهار برای ایرانیان دانسته است (اورلئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۱۹/۲). در مجموع، قندهار به سبب باغداری و کشاورزی گسترده از یک سو و تجارت پرسود ترانزیتی از سوی دیگر، به یکی از موارد نزاع دائمی میان صفویان و گورکانیان تبدیل شد (لوفت، ۱۳۸۰: ۳۸).

با وجود پیوندهای گوناگون صفویان و گورکانیان و حاکمیت اصل همزیستی مسالمت‌آمیز بر روابط آنان، کوشش هر دو دولت برای دستیابی به قندهار، چندین بار کار را به جنگ و نبرد کشاند. رقابت گورکانیان و صفویان برای تسلط بر قندهار از آغاز حکومت ظهیرالدین بابر آغاز شد و نخستین بار در سال ۹۱۳ق. / ۱۵۰۷م. بابر توانست قندهار را تصرف کند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۹۰/۴). شاه اسماعیل پس از شکست چالدران، توجهی به شرق ایران نداشت و بابر توانست از این شهر به عنوان پایگاهی برای هجوم به هندوستان استفاده کند (نویی، ۱۳۸۵: ۴۱). پس از درگذشت بابر در سال ۹۳۷ق. / ۱۵۳۰م. برادران همایون با جانشینی وی به مخالفت برخاستند. کامران میرزا، برادر همایون و والی کابل و قندهار علم استقلال برافراشت و به نام خود سکه ضرب کرد. سیاست‌های ضد ایرانی کامران میرزا سبب شد تا طهماسب به قندهار لشکر کشد و آن را فتح کند (خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۴۱؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۶۷۳). شاه طهماسب به نام خود و امامان شیعه خطبه خواند و سکه ضرب کرد و حکومت قندهار را به بداغ خان قاجار سپرد (آبی‌نا، ۱۳۷۰: ۸۰)، اما کامران میرزا توانست در سال بعد (۹۴۴ق. / ۱۵۳۷م.) دوباره بر قندهار دست یابد (الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۲۷۷/۱؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۶۷۴).

مسأله قندهار به اندازه‌ای اهمیت داشت که با وجود یاری‌های گسترده شاه طهماسب به همایون گورکانی، وی عهد خود را به شاه صفوی زیر پا نهاد و قندهار را با حیله نظامی تسخیر کرد و بداق خان قاجار را از شهر راند (بیات، ۱۳۸۲: ۵۱). شاه طهماسب، نخست واکنشی نشان نداد و حتی در نامه‌های رد و بدل شده و کلام سفیران به این مسأله اشاره‌ای نشد (برازش، ۱۳۹۲: ۲۱۶)، اما بلافاصله پس از مرگ همایون، در سال ۹۶۳ق. فرمان فتح قندهار را صادر کرد که موفقیت‌آمیز نبود و در سال ۹۶۵ق. خود در

رأس سپاهی به فتح آنجا اقدام کرد (الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۳۹۷/۱؛ ولی قلی شاملو، ۱۳۷۱: ۷۷/۱).

اکبر شاه از اقدام شاه طهماسب بسیار آزرده خاطر شد و با اینکه از تقابل و نبرد دوری می‌جست، روابطش با دربار صفوی بسیار تیره گردید. شاه طهماسب برای از سرگیری روابط با گورکانیان در سال ۹۶۹ق. / ۱۵۶۱م. سفیری به دربار اکبر شاه فرستاد تا جلوس وی را تبریک گوید، اما شاه گورکانی پاسخی نداد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۸۷). اکبر شاه از فتح قندهار به دست ایرانیان خشمگین بود و حتی برای تسلیت مرگ شاه طهماسب، فرستاده‌ای به قزوین گسیل نکرد (نوایی، ۱۳۸۵: ۵۰). قطع یک جانبه روابط دیپلماتیک از سوی اکبر شاه گورکانی سبب تیره‌تر شدن روابط ایران و هند شد. وقتی اکبر شاه پس از ۱۲ سال تصمیم گرفت تا روابط با ایران را از سر گیرد، شاه اسماعیل دوم سفیران هندی را بی‌پاسخ گذاشت (برازش، ۱۳۹۲: ۲۲۲). اکبر شاه از اختلافات پدیدآمده میان حسین میرزا و رستم میرزا فرزندان حاکم قندهار، کمال استفاده را برد و توانست قندهار را تحت نظارت خود در آورد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۸۶/۲).

شاه عباس نیز مانند اسلاف خود برای بازپس‌گیری قندهار، ابتدا از طریق دیپلماسی وارد شد و پس از به بن بست رسیدن کوشش‌های دیپلماتیک به جنگ روی آورد. وی پس از شکست دادن ازبکان و تار و مار ایشان از مناطق شمال شرق، در نامه‌ای از اکبر شاه خواست تا قندهار را به صاحب اصلی آن بازگرداند. اکبر شاه ۴ سال سفیر ایران را در هند نگاه داشت و پس از طی این مدت هم، پاسخ صریحی به شاه عباس نداد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۰۳). شاه عباس پس از مرگ اکبر شاه عزم فتح قندهار را داشت، اما ترجیح داد روابط مسالمت‌آمیز خود را با جهانگیر ادامه دهد. بدین ترتیب، قندهار ۱۶ سال دیگر در دست گورکانیان باقی ماند (برازش، ۱۳۹۲: ۴۱۶). چون شاه عباس زمینه‌های فتح مجدد قندهار را فراهم دید، در سال ۱۰۳۱ق. / ۱۶۲۱م. نبرد قندهار را سامان داد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۸۱). واکنش جهانگیر به نامه‌ای حاکی از تعجب از اقدام شاه عباس محدود ماند (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۳۹۹-۳۹۷) و روابط دوجانبه ایران و هند به گرمی ادامه یافت (نوایی، ۱۳۸۵: ۵۵).

کوشش‌های گورکانیان برای تسخیر قندهار از دوره شاه جهان از سر گرفته شد. وی با تهدید و سپس تطمیع علی‌مردان خان زیگ حاکم صفوی قندهار توانست در سال ۱۰۴۸ ق. / ۱۶۳۸ م. این شهر را به چنگ آورد (محمد معصوم اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۴)، اما از آن سوی، نامه‌ای به شاه صفی نوشت، با اظهار امیدواری که تصرف قندهار بر روابط دو دولت تأثیر منفی نداشته باشد. شاه صفی پس از عقد قرارداد ذهاب با ترکان عثمانی و خاطر آسوده از بابت جبهه غرب، برای بازپس‌گیری قندهار در سال ۱۰۵۳ ق. / ۱۶۴۳ م. به سوی شرق لشکر کشید، اما در میانه راه درگذشت (ولی‌قلی شاملو، ۱۳۷۶: ۲۰۶/۱؛ محمد معصوم اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۹). شاه عباس دوم ابتدا به صورت مسالمت‌آمیز از شاه جهان استرداد قندهار را طلب کرد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۸) و چون این قبیل اقدامات دیپلماتیک راه به جایی نبرد، شخصاً و در رأس سپاهی در سال ۱۰۵۸ ق. / ۱۶۴۸ م. به خراسان رفت و قندهار را فتح کرد (همان: ۱۱۴). شاه عباس دوم پس از فتح قندهار، سفیری به دربار گورکانی فرستاد و اظهار امیدواری کرد که این اقدام تأثیر منفی بر روابط آنان نگذارد (همان: ۱۲۶-۱۲۵). دربار هند برای بازپس‌گیری قندهار سه بار سپاه به این شهر فرستاد، اما به نتیجه مطلوب نرسید (نویسی، ۱۳۸۵: ۶۷).

مسئله قندهار، سرانجام پای دولت‌های ثالث را به این معرکه باز کرد: اکبر شاه برای بازپس‌گیری شهر قندهار از ایرانیان حاضر شد با ازبکان از در توافق در آید تا خراسان و بدخشان از آن ازبکان باشد و کابل و قندهار به گورکانیان واگذار شود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۹۵-۹۴)؛ گرچه توافق آنان به سبب ادعای اکبر شاه نسبت به مالکیت بدخشان و ادعای عبیدالله خان نسبت به مالکیت قندهار هرگز عملی نشد (نویسی، ۱۳۸۵: ۵۰). شاه جهان که از آغاز سلطنت در پی بازپس‌گیری قندهار بود، در سال ۱۰۴۶ ق. / ۱۶۳۶ م. نامه‌ای به مراد چهارم سلطان عثمانی نوشت و پیشنهاد اتحاد مثلث هندی-ازبکی-عثمانی را مطرح کرد و از قصد خویش برای تصرف قندهار خبر داد (نویسی، ۱۳۸۶: ۲۲۹؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۱).

بر این اساس، می‌توان مسئله قندهار را بحرانی‌ترین عامل در مناسبات ایران با هند تلقی کرد؛ به گونه‌ای که نه تنها هیچ یک از دو دولت مذکور حاضر نشدند که حاکمیت دیگری را بر قندهار به رسمیت بشناسند، بلکه کار بارها به جنگ و نبرد کشید. در این

میان، این دولت گورکانی بود که در مواقع ضعف، در اندیشه اتحاد با دولت‌های ثالث علیه صفویان برای بازپس‌گیری قندهار می‌افتاد و گزارشی از کوشش مشابه ایران در منابع موجود نیست.

اشتراکات فرهنگی

ساکنان ایران و هند به عنوان دو ملت همجوار، اشتراکات دیرینه و گسترده فرهنگی با یکدیگر داشته و دارند. هم‌نژادی و هم‌زبانی ایرانیان و هندیان که به آغاز تاریخ هر دو ملت و دوران مهاجرت آریایی‌ها بازمی‌گردد، سبب شد تا در عرصه‌های فرهنگ و جهان‌بینی، ایرانیان و هندیان شباهت‌های بسیار داشته باشند. هند در طول تاریخ، مأمنی مطلوب برای ایرانیان مهاجر محسوب می‌شد و مقصد نهایی بسیاری از ایرانیان زرتشتی پس از یورش تازیان بود. گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند که به همت مبلغان صوفی مسلمان ایرانی صورت پذیرفت، مهم‌ترین عامل پیونددهنده ایرانیان و هندیان بود. اشتراکات فرهنگی میان ایرانیان و هندیان به صورت غیرمستقیم بر روابط خارجی دولت‌های مستقر در این دو سرزمین تأثیر داشت. در واقع قرابت فرهنگی سبب تسهیل در مراودات سیاسی و اقتصادی بین دو کشور می‌شد.

حضور ادیبان و شاعران ایرانی فارسی‌زبان در دربار گورکانیان، سبب آشنایی و گسترش زبان فارسی در ارکان مختلف این حکومت می‌گردید و همین یگانگی زبانی میان دو دولت صفوی و گورکانی، زمینه‌ای برای تعامل بیشتر و بهتر میان دو دولت را فراهم می‌آورد. گسترش زبان فارسی و رسمیت آن در دربار هند، تبادل سفیران را برای دو دولت آسان‌تر می‌کرد و پیوند زبانی میان ایران و هند مهم‌ترین عامل جذابیت دربار گورکانی برای شاعران و ادیبان ایرانی بود. زبان سخن در دربار دهلی، فارسی بود (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۴۹۰) و با وجود چند زبانه بودن دربار هند، شاهان گورکانی میل بیشتری به رسمیت دادن زبان فارسی داشتند.

برخی از شاعران ایرانی که پس از روی کارآمدن دولت صفوی به علل سیاسی و اقتصادی و مذهبی، ماندن در دربار صفویه را به سود خود نمی‌دانستند، راهی جز مهاجرت به عثمانی یا هند نداشتند. کوشش‌های اکبر شاه گورکانی برای گسترش زبان

فارسی و پاسداشت مقام شاعران و ادیبان از سوی دیگر، زمینه‌ساز مهاجرت شاعران فارسی‌زبان به هند شد (ارشاد، ۱۳۶۹: ۲۰۸). دربار عثمانی به سبب مخاصمات عمیق مذهبی میان دولت ایران و عثمانی، محل امنی برای مهاجران نبود و در نتیجه، هند گورکانی به بهترین گزینه آنان تبدیل شد (همان: ۲۰۹). وجود شاعرانی همچون آتشی قندهاری در دربار ظهیرالدین بابر، از حضور دیرپای شاعران ایرانی پارسی‌گوی در هند حکایت دارد (حکمت، ۱۳۳۷: ۹۱). شمار چشمگیری از شاعران پارسی‌گوی در دربار گورکانیان رفت و آمد و حتی منصب داشتند، چندان که اکبر شاه به تقلید از دربار ایران، منصبی به نام "ملک الشعراء" پدید آورد و غزالی مشهدهی نخستین شاعری بود که به این منصب دست یافت (همان: ۸۹). گستره زبان فارسی در هند به اندازه‌ای بود که اکبر شاه گورکانی در دوره تأسیس "دین الهی" و دعوت از مبلغان ادیان، به سبب علاقه به عقاید مسیحیت یسوعی، به مبلغان این فرقه در هند دستور داد که زبان فارسی بیاموزند تا شاه گورکانی بتواند بدون واسطه با آنان مباحثه کند (رحمتی، ۱۳۹۵: ۱۳۱). اکبر شاه برای خواندن انجیل در آیین جدید در پی ترجمه‌های فارسی آن بود (همان) و این خود، نشان از تسلط وی به زبان فارسی دارد.

علمای ایرانی از گروه‌هایی بودند که از سویی سبب توسعه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی- شیعی در هند شدند و از سوی دیگر با دست یافتن به مناصب اداری، در گسترش روابط خارجی هند با ایران تأثیرگذار بودند. علمای شیعی ایرانی در هند بسیار بودند، اما از چهره‌های شاخص آنان می‌توان اینها را برشمرد: محمد بن هبه‌الله رضوی مشهدهی (حسنی، ۱۴۲۰: ۶۲۶/۵)، عهدهی خراسانی (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۹۲۴/۱)، صفی‌الدین عیسی قزوینی (همان: ۹۲۵/۱) و قاضی نورالله شوشتری (خواندمیر، ۱۳۷۹: ۲۰۰). برخی از آنان مانند قاضی شوشتری (حسنی، ۱۴۲۰: ۵۰۹/۵) و خواجه محمدرضا امامی اصفهانی (تهرانی، ۱۴۰۳: ۵۳۷/۹) در دوره جهانگیر گورکانی از امر قضاء به مقام صدارت ارتقاء یافتند. حضور پررنگ ایرانیان در دربار گورکانی زمینه‌ساز آشنایی بیشتر دربار هند با فرهنگ ایرانی بود و مناسبات میان دو دولت صفوی و گورکانی را تسهیل می‌کرد.

علاقه شاهان گورکانی به هنر ایرانی یکی از عوامل تمایل آنان به ایجاد ارتباط گسترده با دربار صفوی بود تا از این طریق، انتقال هنرمندان ایرانی به هند آسان‌تر گردد. همایون خود به ادب و هنر دلبستگی داشت و هنگام بازگشت به هند بسیاری از هنرمندان و ادیبان و شاعران را با خود به هند برد؛ این امر به گسترش نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در هند منجر شد (نوایی، ۱۳۸۵: ۴۸). همایون هنگام پناهندگی در ایران، از کارگاهی دیدن کرد که در آن نقاشانی مانند میرک، میرسید علی، مظفرعلی، سلطان محمد و عبدالصمد مشغول ترسیم و تذهیب و نگارگری‌های فاخر بر نسخه‌ای از خمسه نظامی به خط شاه محمود تبریزی بودند. وی از میرسید علی و عبدالصمد قول گرفت تا به هند سفر کنند و آن دو پس از سفر به هند، سبک نقاشی خاصی را پدید آوردند که به سبک ایرانی- هندی معروف شد (همان).

یکی از عوامل مهم استمرار رابطه فرهنگی گورکانیان با صفویان، اشتیاق وافر سلاطین گورکانی به هنر نگارگری و خوشنویسی استادان ایران بود (سوچک، ۱۳۸۴: ۱۲۶). آثار نگارگری چون بهزاد و خوشنویسانی مانند سلطان علی مشهدی برای هنرمندان هندی الگوی کار محسوب می‌شد و میزانی برای سنجش کیفیت کار به حساب می‌آمد. گرچه شماری از هنرمندان ایرانی را دربار گورکانی به هند دعوت کرد، اما بیشتر این هنرمندان به صورت خودخواسته و برای برخورداری از آزادی و آسودگی اقتصادی مهاجرت را برمی‌گزیدند (همان: ۱۲۷). هنرمندان ایرانی علاوه بر انتقال هنر ایرانی صفوی به هند، از دستاوردهای مکتب گورکانی هند تأثیر پذیرفتند و نقاشی‌های عبدالصمد شیرازی هنگام اقامت در کابل به روشنی گویای تأثیرپذیری وی از سبک گورکانی است (کری و لاش، ۱۳۷۳: ۶).

سفیران ایرانی و هندی در دوره زمامداری شاه عباس و جهانگیر، علاوه بر انجام مأموریت سیاسی، وظایفی فرهنگی نیز برعهده داشتند که مهم‌ترین آنها خرید اشیاء هنری مانند تابلوهای نقاشی، مرقعات، آلات نجومی و ظروف چینی برای دربار بود. جهانگیر گورکانی در دوران ولایت عهدی، برجعلی نخجوانی را به ایران فرستاد تا اشیای هنری مورد نیاز را از ایران تهیه کند. شاه عباس وقتی به مأموریت نخجوانی پی برد، در

نامه‌ای از وی گله کرد که چرا برای تأمین سفارش‌های هنری از دربار ایران درخواست نکرده و با بازرگانان ایران وارد گفت‌وگو شده است (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۱۷). همایون در سال ۱۰۲۲ ق. / ۱۶۱۳ م. محمدحسین چلبی را برای خرید اشیای هنری به استانبول فرستاد و در گذار از ایران، تحفه‌ها و هدایایی از طرف دربار به وی داده شد (نویی، ۱۳۸۵: ۵۶). شاه عباس هم سال ۱۰۲۴ ق. / ۱۶۱۵ م. خواجه عبدالکریم تاجر گیلانی را برای خرید اشیای هنری فاخر به هند فرستاد و از جهانگیر شاه خواست تا کارگزاران معتمد هندی را مأمور کمک به وی کند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۱۹). خان عالم یکی از سفیران جهانگیر به دربار شاه عباس، نقاشی به نام بشنداس را به همراه خود آورده بود. این هیأت ۲۴۰ اثر نگارگری برای شاه عباس آوردند که در یکی تصویری از شاه عباس بود و در یکی دیگر، تصویری خیالی از شاه عباس و جهانگیر را در کنار یکدیگر نشان می‌داد (نویی، ۱۳۸۵: ۵۸). خان عالم ۲۹ بار شتر شامل پارچه‌های هندی مرغوب، صنایع دستی ظریف و نفیس هندی و شمشیرهای مرصع‌کاری با سنگ‌های قیمتی برای شاه عباس هدیه آورد (دلواله، ۱۳۸۰: ۳۴۰/۲). شاه عباس در پاسخ به سفارت خان عالم، زینل بیگ شاملو را با نامه و تحفه‌های هنری ایران به دربار جهانگیر فرستاد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۷۶).

عامل اشتراکات فرهنگی، از محورهای مؤثر بر مناسبات ایران با هند بود و در دوره تیرگی روابط، به تلطیف فضا و در دوره گرمی روابط به استحکام بیشتر دو دربار می‌انجامید. شاهان گورکانی اشتیاق وافر خود را نسبت به بهره‌مندی از آثار هنری و هنرمندان ایرانی پنهان نمی‌کردند و به دنبال انتقال هنر، آثار هنری و هنرمندان ایرانی به هند بودند. دولت صفوی به ویژه در عصر شاه عباس، در پی گسترش روابط فرهنگی و هنری با هند بود، اما بیش از آنکه به جذب هنرمندان هندی بیاندیشد، در پی انتقال آثار هنری آنان بود.

نتیجه

نقش دولت‌های ثالث به ویژه ازبکان در همگرایی صفویان و گورکانیان بسیار مؤثر بود. ازبکان با تهدید مرزهای شمالی هر دو کشور زمینه‌ساز نزدیکی روابط و همکاری‌های نظامی به ویژه در نیمه نخست دوره صفوی را فراهم کردند. درگیری صفویان با دولت عثمانی در غرب نیز صفویان را به ایجاد رابطه حسنه با گورکانیان سوق می‌داد، زیرا نبرد در چندین جبهه عملاً برای آنان امکان‌پذیر نبود. دولت گورکانی، مناسبات دوستانه حکومت‌های محلی شیعی دکن با صفویان را نمی‌پسندید، زیرا مغولان هند، دکن را جزو سرزمین خود محسوب می‌کردند. صفویان با سلسله‌های شیعی دکن مراودات گسترده داشتند و همواره به سلاطین گورکانی برای مدارا با آنان سفارش می‌کردند. دولت گورکانی به سبب تسامح مذهبی، درگیری ایدئولوژیک با دولت صفوی نداشت، اما صفویان در توسعه مناسبات خویش با دربار هند بر تشیع تأکید می‌کردند و دولت گورکانی تمایل به تشیع را ناشی از نفوذ صفویان تلقی می‌کرد. مسیر پناهندگان سیاسی غالباً از هند به ایران بود و گزارشی از پناهندگی شاهزادگان صفوی به دربار گورکانی در دست نیست. تا زمان شاه عباس اول، پناهندگان سیاسی گورکانی همواره از حمایت نظامی دربار صفوی برخوردار می‌شدند، زیرا ایران در صدد بود تا از دولت هند برای مقابله با ازبکان استفاده کند. پس از شاه عباس و با کاهش خطر ازبکان، این حمایت‌ها رنگ باخت و کمک نظامی از سوی ایران به شاهزادگان پناهنده اعطاء نشد. اشتراکات فرهنگی دیرینه میان مردم ایران و هند، استوارترین عامل پیوند دربار گورکانی و صفوی بود. سلاطین گورکانی در مناسبات خود با دربار صفوی، همواره خواهان به خدمت گرفتن هنرمندان ایرانی بودند و معمولاً دولت صفوی با خواسته‌ها و سفارش‌های آنان همکاری و همراهی می‌کرد. مهم‌ترین عامل تنش میان ایران و هند، مسئله قندهار بود که برای هر دو کشور از نظر تجاری و سوق‌الجیشی اهمیت خاصی داشت. در مواقع درگیری یا ضعف، هر یک برای فتح و تسخیر این شهر اقدام می‌کردند که در برخی موارد به قطع روابط دیپلماتیک و گاهی به جنگ می‌انجامید.

منابع و مأخذ

- آهنچی، آذر و محمود صادقی علوی، ۱۳۸۹، "نقش مذهب تشیع در روابط سیاسی قطب شاهیان و صفویان"، شیعه شناسی، سال هشتم، بهار، شماره ۲۹.
- ارشاد، فرهنگ، ۱۳۶۹، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- افواشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۵۰، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اورلئاریوس، آدام، ۱۳۶۹، سفرنامه اورلئاریوس، ترجمه: حسین کردبچه، تهران: شرکت کتاب برای همه.
- برازش، امیرحسین، ۱۳۹۲، روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه، تهران: امیرکبیر.
- بلان، لوئی، ۱۳۷۵، زندگانی شاه عباس اول، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.
- بیات، بایزید، ۱۳۸۲، تذکره همایون و اکبر، به تصحیح: محمدحسین هدایت، تهران: اساطیر.
- تاورنیه، ژان بابتیست، ۱۳۶۹، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: ابوتراب نوری، به تصحیح: حمید شیروانی، تهران: کتابخانه سنایی.
- ترکمان، اسکندر بیک، ۱۳۸۲، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- تهرانی، آقابزرگ، ۱۴۰۳، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت: دارالأضواء.
- جلالی نائینی، محمدرضا، ۱۳۷۵، هند در یک نگاه، تهران: شیرازه.
- جنابدی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، روضه‌الصفویه، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- جهانگیر گورکانی، محمد، ۱۳۵۹، جهانگیر نامه (توزک جهانگیری)، به تصحیح: محمد هاشم، [بی جا]: بنیاد فرهنگ ایران.
- الحسنی الطالبی، عبدالحی، ۱۴۲۰، الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام (نزهه الخواطر)، بیروت: دارالنشر ابن حزم.

الحسینی القمی، قاضی احمد، ۱۳۸۳، خلاصه التواریخ، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

حقی اوزون چارشی لی، اسماعیل، ۱۳۶۹، تاریخ عثمانی، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: کیهان

حکمت، علی اصغر، ۱۳۳۷، سرزمین هند- بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر، تهران: دانشگاه تهران.

خافی خان نظام الملکی، محمد هاشم خان، ۱۸۷۴، منتخب اللباب، به تصحیح: مولوی کبیرالدین احمد صاحب، کلکته: مطبعه مظهرالعجائب.

خواندمیر، غیاث الدین، ۱۳۸۰، تاریخ حبیب السیر، تهران: خیام.

_____، ۱۳۷۹، رجال کتاب حبیب السیر، گردآوری: عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹، تاریخ ایلیچی نظام شاه، به تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

دوغلان، محمدحیدر، ۱۳۸۳، تاریخ رشیدی، به تصحیح: عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.

رای، سوکمار، ۱۳۸۳، همایون در ایران، ترجمه: کیوان فروزنده شهرکی، تهران: آرون. رحمتی، محمدجواد، ۱۳۹۵، "خودشیفتگی جلال الدین اکبر گورکانی در تعامل با ژزوئیت ها و دین الهی"، پژوهش های ادیبانی، بهار و تابستان، شماره ۷.

روملو، حسن بیک، ۱۳۵۷، احسن التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک. ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر.

رویمر، رهانس روبرت، ۱۳۸۰، ایران در راه عصر جدید- تاریخ ایران از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰م، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.

سرخیل، فاطمه، ۱۳۸۶، "روابط صفویان و گورکانیان هند"، تاریخ اسلام، سال هشتم، تابستان، ش ۳۰.

سوچک، پریسیلا، ۱۳۸۴، "هنرمندان ایرانی در هند گورکانی"، ترجمه: عباس آقاجانی، گلستان هنر، پاییز و زمستان، ش ۲.

شهریارنقوی، حیدر، ۱۳۵۱، "نمایندگان سیاسی ایران و هندوستان در زمان صفویان و بابرین"، بررسی‌های تاریخی، سال ۷، ش ۶، بهمن و اسفند.

صادقی علوی، محمود، ۱۳۸۷، "دوران طلایی حکومت قطب‌شاهیان در دکن"، تاریخ اسلام، بهار و تابستان، ش ۳۳ و ۳۴.

صالحی، نصرالله، ۱۳۹۴، تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی، تهران: طهوری.

غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۷، "روابط شاه اسماعیل صفوی با ظهیرالدین بابر"، تاریخ روابط خارجی، زمستان، ش ۳۷.

غفاری کاشانی، قاضی احمد، ۱۳۴۳، تاریخ جهان آرا، تهران: کتابفروشی حافظ.

فریدون‌بک، ۱۲۷۴ق، مجموعه منشآت السلاطین، استانبول: بی نا.

فلسفی، نصرالله، ۱۳۶۹، زندگانی شاه عباس اول، تهران: علمی.

قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، فوائدالصفویه، به تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

کری ولش، استوارت، ۱۳۷۳، مینیاتورهای مکتب ایران و هند، ترجمه: زهرا احمدی و محمدرضا نصیری، تهران: یساولی.

کنبولاهوری، محمدصالح، ۱۹۶۷، عمل صالح (شاه جهان نامه)، به تصحیح: غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب.

گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، با کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی.

لوفت، پاول، ۱۳۸۰، ایران در عهد شاه عباس دوم، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران: وزارت امور خارجه.

متی، رودلف پ، ۱۳۸۷، اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه: حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

مرعشی صفوی، محمدخلیل، ۱۳۲۸، مجمع التواریخ، به تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: [بی نا].

نویسنده مجهول، ۱۳۷۰، *عالم آرای شاه طهماسب*، به تصحیح: ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۳، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق.*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____، ۱۳۸۶، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: سمت.

_____، ۱۳۸۵، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت.

_____، ۱۳۶۷، *شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی*، تهران: زرین.

واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، *خلد برین*، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

وحیدقزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان آرای عباسی*، به تصحیح: سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____، ۱۳۲۹، *عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی.

ولی‌قلی شاملو، ۱۳۷۱، *قصص الخاقانی*، به تصحیح: حسن سادات‌ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

هالیتز، جان نورمن، ۱۳۷۳، *تشیع در هند*، ترجمه: آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هندوشاه استرآبادی، محمد بن قاسم، ۱۳۸۸، *تاریخ فرشته*، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۹۱، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: امیرکبیر.